

Modernity and the discourse turn of Iran's cultural policy during the Qajar and Pahlavi periods

Mohammad Poorkiani*
MohammadReza Fathullah Bayati**

Received: 2022/06/02

Accepted: 2022/10/23

Abstract

The main issue of the current research is the impact of modernity on the cultural policy structure of Iran. To answer this question, the beginning of modernization in Iran during the Qajar period is discussed and its effects on the cultural politics of the Qajar and Pahlavi periods are examined. Belonging to the modern world, Iran's intellectuals considered Iran to be lagging behind the caravan of civilization and considered the government to be responsible for creating the culture sector for the education of the people. Accordingly, the consensus of Iranian intellectuals and kings causes gradual changes in the cultural policy structure of Iran. In this research, two types of ideals of cultural policymaking for the two periods of pre-modern Iran and modern Iran have been introduced, which have been formulated in the form of a discourse. The local cultural policy discourse is formed around the central sign of "continuation of tradition" and operates with the focus of popular institutions. While the government's cultural policy discourse is formed around the central sign of "the same shape as the West" and operates with the focus of government organizations. Regarding the method, in this research, the necessary historical data was collected using the library-documentary method, then two types of cultural politics were mentioned using the typology of the ideal type and their internal connection and connection with the technique. Articulation is drawn.

Keywords: Intellectual, Cultural politics, Iran, Government, The Qajarians, Pahlavi.

* Head of Civilization Center of Shahid Sadr Research Institute of Imam Hossein University, Tehran, I.R.Iran (Corresponding author).

m.poorkiani@gmail.com

** PhD student of Islamic Studies, Culture and Communication of Imam Sadiq University, Tehran, I.R.Iran.

fbayati88@gmail.com

تجدّد و چرخش گفتمانی سیاست‌گذاری فرهنگی ایران در دوران قاجار و پهلوی

محمد پورکیانی*

محمدرضا فتح‌اله بیاتی**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۰۱

چکیده

مسئله اصلی پژوهش حاضر تأثیر تجدّد در ساختار سیاست‌گذاری فرهنگی ایران است. برای پاسخ به این سؤال به آغاز ورود تجدّد به ایران در دوره قاجار پرداخته و آثار آن در سیاست‌گذاری فرهنگی دوران قاجار و پهلوی بررسی می‌شود. روشنفکران ایران با تعلق خاطر به جهان نوین، ایران را عقب‌افتاده از قافله تمدن پنداشته و دولت را مأمور ایجاد بخش فرهنگ برای تربیت فرنگی‌مآب مردم می‌دانستند. بر همین اساس، اجماع روشنفکران و شاهان ایران موجب تغییرهای تدریجی در ساختار سیاست‌گذاری فرهنگی ایران می‌گردد. در این پژوهش دوگونه آرمانی از سیاست‌گذاری فرهنگی برای دو دوره ایران پیشانویس و ایران نوین معرفی شده که به صورت گفتمانی صورت‌بندی شده‌اند. گفتمان سیاست‌گذاری فرهنگی بومی حول دال مرکزی «استمرار سنت» شکل گرفته و با محوریت نهادهای مردمی عمل می‌کند. درحالی‌که گفتمان سیاست‌گذاری فرهنگی دولتی حول دال مرکزی «هم‌شکلی با غرب» شکل گرفته و با محوریت سازمان‌های دولتی عمل می‌کند. در این پژوهش با روش کتابخانه‌ای - اسنادی داده‌های تاریخی جمع‌آوری می‌شود، سپس با استفاده از گونه‌شناسی نوع آرمانی، دو گونه از سیاست فرهنگی مورد اشاره قرار گرفته و ارتباط و پیوستگی درونی آنها با روش مفصل‌بندی ترسیم می‌شود.

واژگان کلیدی: روشنفکری، سیاست‌گذاری فرهنگی، ایران، دولت، قاجاریان، پهلوی.

* رئیس مرکز تمدن پژوهشکده شهید صدر دانشگاه جامع امام حسین علیه‌السلام، تهران، جمهوری اسلامی ایران
(نویسنده مسئول).

m.poorkiani@gmail.com

** دانشجوی دکتری معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

fbayati88@gmail.com

مقدمه

مواجهه دولت‌ها با فرهنگ، همواره از مهم‌ترین و مناقشه‌انگیزترین مباحث در سیاست‌گذاری فرهنگی بوده است. هدف دولت‌ها از سیاست‌گذاری فرهنگ چیست؟ دولت‌ها چگونه و با چه ابزاری این اهداف را محقق می‌کنند؟ دیدگاه‌های مختلفی به فراخور مبانی و اصول خود، پاسخ‌های متفاوتی به این سؤال‌ها داده‌اند که در طیفی از رویکردهای حداکثری و تصدی‌گرایانه تا رویکردهای حداقلی و حمایت‌گرایانه قرار می‌گیرند.^۱ سایر مؤلفه‌های سیاست‌گذاری نیز به تبع این دو رویکرد، به صورت جفت‌های تقابلی^۲ تعیین شده و دوگانه‌های متمرکز/ غیرمتمرکز، رادیکال/ محافظه‌کار، صریح/ ضمنی، کل‌گرا و کلان‌نگر/ جزء‌گرا و خردنگر، طبقه‌گرا/ مردم‌گرا، پروژه‌ای/ پروسه‌ای و مانند آن را ایجاد کرده‌اند (فاضلی و قلیچ، ۱۳۹۲، ص. ۱۹۹). ورود سیاست‌گذاری فرهنگی نوین در ایران با رویکرد اول پیوند خورده است. تاریخ ایران معاصر نشان از غلبه رویکرد تصدی‌گرایانه دولتی و به حاشیه رفتن نیروهای سنتی مردمی دارد.

مسئله اصلی و اساسی این پژوهش کاوشی تاریخی در باب تأثیری است که تجدید در ساختار سیاست‌گذاری فرهنگی ایران به وجود آورده است. کشوری با هویت و تراث فرهنگی مبتنی بر سنت، پس از مواجهه با جهان نوین، ضمن القای عقب‌ماندگی بخود توسط روشنفکران تلاش می‌کند سرتاپا غربی شود. سؤال اصلی پژوهش این است که تجدید چه تأثیری در ساختار سیاست‌گذاری فرهنگی ایران داشته است؟

از نظر نگارنده میان اداره دولتی فرهنگ در ایران با نگاه روشنفکران در دوران قاجار نسبتی وجود دارد که جز از طریق بررسی تاریخی آشکار نمی‌شود. حدود صدوپنجاه سال پیش، میان روشنفکران و شاهان ایران اتفاق نظری بود که ایرانیان عقب‌مانده‌اند و نیاز به تربیت و رشد دارند. «مملکت ما قرن‌ها از دنیای متمدن عقب‌مانده است و به گمان ما دولت و اشخاص روشنفکر باید هادی ملت شده و با سرعتی که به زمین نخورد، او را به جلو ببرند» (سلیمانی قره‌گل و فاضلی، ۱۳۹۱، ص. ۲۴).

ابتنای مجموعه‌ای از تغییرهای تدریجی در ساختار اداره کشور مبتنی بر تلقی

۱. (ر.ک: صالحی امیری، ۱۳۹۱)، در این کتاب، میزان تصدی‌گری (دخالتهای حداکثری) یا تولى‌گری (دخالتهای حداقلی) دولت در بخش‌های مختلف حوزه فرهنگ؛ مانند: کتاب، سینما و... به تفصیل بررسی شده است.

2. Oppositional dicotomy

روشنفکران از پیشرفت غربیان و عقب‌ماندگی ایرانیان، اهمیت بالای بحث تاریخی در مورد این موضوع را دوچندان مضاعف می‌نماید. در سطح سخت و نظامی در شهر «نظمیه» و در مقابل دشمن «نظام» ایجاد می‌شود. در رفع دعاوی «عدلیه» و در اداره شهر «بلدیه» ایجاد می‌شود. برای دولت وزارتخانه و اداره ایجاد شده و اداره امور نظم‌نویسی پیدا می‌کند. باوجود این زندگی ایرانیان سامان نمی‌یابد. پاسخ روشنفکران به این نابسامانی نه نقص در ساختارهای جدید وارداتی بلکه ضعف در فرهنگ ایرانیان بود. از همین رو پای دولت و ساختارهای جدید علمی و فرهنگی به زندگی ایرانیان بازمی‌شود تا عقب‌ماندگی ما ایرانیان جبران‌شده و با زندگی جدید متناسب شود. «حالات روحی ملت ما بقسمی امروز بی‌ربط و اساس است که همه لزوم تغییر آن را حس نموده‌ایم. هر بافکری می‌داند این ملت برای زندگی عصر حاضر تربیت نشده، تازه باید تربیتش کرد» (سلیمانی قره‌گل و فاضلی، ۱۳۹۱، ص. ۱۶). از آن زمان تاکنون مأموریت دولت و سازمان‌هایش برای اصلاح فرهنگ به رسمیت شناخته شده و در مقابل رویه‌های سنتی و بومی قرار گرفته است. دانشگاه، مدرسه، کتابخانه، روزنامه، تئاتر، سینما و... ایجاد شده و در خدمت دولت برای فرهیخته کردن جامعه ایران قرار گرفت. این ایده گاهی آرام و پنهان جلو آمده و گاهی نیز مانند دوران رضاشاه سریع و صریح پیاده شده و نظم زندگی ایرانیان را دگرگون کرده است؛ بنابراین روشنفکران با مطلق و صحیح انگاشتن تجدید و تزریق عقب‌ماندگی و مشکلات فرهنگی به جامعه ایران تلاش کردند تا با تصدی‌گری دولت در عرصه فرهنگ، مردم را تربیت کرده و سنت‌های بومی موجود را از بین برده و پس از جبران عقب‌ماندگی فرهنگی، بتوانند ایران را پیشرفته نمایند.

چه سیری در اداره دولتی فرهنگ در ایران پیموده شده است؟ این سرگذشت از چه بنیان و ریشه‌ای آغاز شده است؟ آیا آن‌گونه که القا می‌شود دخالت دولت‌های ایران در فرهنگ، ریشه دینی دارد یا بر محور روشنفکران متجدد بنا شده است؟ برای پاسخ به این سؤال‌ها نیازمند روایت تاریخ ایران هستیم. آنچه مسلم است ارتباط وضعیت کنونی ما با تاریخ معاصر ایران است. وضعیت کنونی دولت و سیاست‌گذاری در ایران، وضعیت همیشگی تاریخ ایران نبوده است و نقاط آغازی در تاریخ معاصر ما دارد. اینکه دولت در ایران قدرت یافته و سازماندهی جدیدی می‌یابد، ریشه در تاریخ دارد. حتی مفهوم فرهنگ و هنر نیز معنای جدیدی دارد که در سنت ما پیدا نمی‌شود و ابداع ایران

پیشرفته است. مقاله پیش‌رو با بررسی تاریخی ایران معاصر در حد مختصر به این سؤال‌ها پاسخ می‌دهد، ضمن اینکه بنای این پژوهش، قضاوت درباره گذشته و یا تجویز درباره آینده نبوده و صرفاً به توصیف چرخش سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران معاصر می‌پردازد.

۱. چارچوب مفهومی

با توجه به مسئله اصلی پژوهش لازم است دیدگاه نگارنده در باب دو مفهوم اصلی تبیین شود که عبارت‌اند از: سیاست‌گذاری فرهنگی و روشنفکری. سیاست‌گذاری فرهنگی مفهومی کلیدی است که برای بررسی تأثیر تجدّد در ساختارهای سیاست‌گذاری فرهنگی باید بررسی شود.

۱-۱. سیاست‌گذاری فرهنگی

تأمل در مفهوم سیاست‌گذاری فرهنگی به ظهور مفهوم حکومت‌مندی^۳ برمی‌گردد. ابتدا میشل فوکو این مفهوم را مطرح کرد و پس از او میشل دین و تونی بنت آن را بسط دادند. بنت^۴ در مقاله حکومت‌مندی خود، دولت پیشرفته را تولیدکننده فرهنگ از طریق نهادهای گوناگونی چون ارتش، آموزش و پرورش، نظام دیوان‌سالاری، رسانه‌ها و... می‌داند و مفهوم حکومت‌مندی را در رویکرد فوکویی آن به معنای انتظام‌بخشی جوامع به کار می‌برد که طی آن جمعیت تحت حاکمیت در رژیم‌های دیوان‌سالار و شیوه‌های انضباط و نظم قرار می‌گیرد. در این رویکرد حکومت‌مندی شیوه‌ای است که به وسیله آن دولت پیشرفته دغدغه‌مندی افراد را یافته و در جستجوی حکومت کردن و نظارت همراه با مسالمت مدنی است (Bennett, 2007).

براین اساس مفهوم سیاست‌گذاری نیز با فرض دخالت و حضور دولت در امور بنا شده و سیاست‌گذاری فرهنگی به دخالت دولت در فرهنگ معنا می‌شود. برخی تعاریف رایج از علم سیاست‌گذاری فرهنگی متناسب با رویکردهای خاص این رشته بوده و از این رو تعاریف جامعی محسوب نمی‌شوند. تعریف دایانا کرین از سیاست‌گذاری فرهنگی به سیاست‌گذاری رسانه و ارتباطات و تعریف مک‌گویگان از سیاست‌گذاری

3. Governmentality
4. Bennett

فرهنگی به سیاست‌گذاری هنر از این نوع‌اند (فاضلی و قلیچ، ۱۳۹۲، ص. ۳۴). از آنجاکه پژوهش حاضر در پی تحلیل کلان رویکرد سیاست‌گذاری در ایران است، تعریف عام و شاملی از سیاست‌گذاری را محور تحلیل خود قرار می‌دهد. سیاست‌گذاری فرهنگی در معنای کلی خود به مجموعه‌ای از تصمیم‌ها و اقدامات حکومت (دولت)ها گفته می‌شود که از طریق آن چرخه فرهنگ را تحت تأثیر قرار می‌دهند (Dye, 2005, p. 1).

با توجه به حضور برجسته روشنفکران در چرخش گفتمانی سیاست‌گذاری فرهنگی در دوران قاجار و پهلوی باید مشخص شود که منظور از مفهوم و جریان روشنفکری چیست؟ که در ادامه به توضیح این مفهوم و جریان می‌پردازیم.

۲-۱. روشنفکری

«روشنفکری»^۵ به‌نوعی از جریان اجتماعی در غرب اشاره دارد که با تکیه بر خرد مستقل انسانی، عقلانیت و حیانی را کنار می‌زند. این جریان اجتماعی، برگرفته از یک جریان سابقه‌دار فکری است که «روشنگری»^۶ خوانده می‌شود. کانت در مقاله «روشنگری چیست؟»^۷، روشنگری را خروج انسان پیشرفته از دوران نابالغی می‌داند و نابالغی را ناتوانی در به‌کارگرفتن فهم خود بدون هدایت دیگری معنا می‌کند. روشنفکر می‌اندیشد ولی بدون اتکا بر دیگری و عواملی مانند دین و سنت مانع اصلی اندیشه‌ورزی روشنفکران انگاشته می‌شود. گویا او در نقطه اول اندیشه قرار داشته و توان فهم همه امور را داراست. روشنفکری ایرانی نه مانند جهان غرب برگرفته از سنت فکری روشنگری، بلکه ناشی از یک احساس عقب‌افتادگی شکل می‌گیرد. با توجه به تعلق این جریان به غرب و علاقه شاهان ایران به غربی‌شدن، جایگاه سیاسی و اجتماعی روشنفکران در ایران تقویت می‌شود. این جریان با اصطلاح «منورالفکری» خوانده می‌شد. گاهی نیز به آنها «مستفرنگ» گفته می‌شد. مستفرنگ به کسی می‌گویند که به فرنگ (غرب) رفته است و توصیه به غربی‌شدن می‌کند. او ابتدا پوشش ظاهری خود را غربی کرده و از کفش و کلاه و کت و شلوار غربی استفاده کرده و زبان و بیان خود را

5. Intellectuality

6. Enlightenment

7. An Answer to the Question: What is Enlightenment

مملو از کلمات انگلیسی و فرانسوی می‌کند و در نهایت اندیشه غربی را محور تفکر خود قرار می‌دهد (زرشناس، ۱۳۸۷؛ پارسانیا، ۱۳۹۳).

۲. روش پژوهش

برای پژوهش حاضر در گام اول که گردآوری اطلاعات می‌باشد از روش اسنادی - کتابخانه‌ای استفاده شده و داده‌ها و اطلاعات تاریخی جمع‌آوری می‌شود. در گام بعد برای تحلیل اطلاعات از روش «گونه‌شناسی»^۹ استفاده می‌شود (ساروخانی، ۱۳۸۸، صص. ۶۴-۷۴).^۹ تفاوت روش تحلیل گونه‌شناسی با روش تحلیل آرایه‌شناسی^{۱۰} در این است که دومی یک پدیده را با دسته‌های مانع و جامع به‌طور کامل تقسیم می‌کند؛ مانند روش طبقه‌بندی انواع موجودات زنده در زیست‌شناسی، ولی در گونه‌شناسی‌های مرسوم در علوم انسانی، محقق می‌تواند با توجه به هدف پژوهش خود اولاً، تقسیم‌بندی خود را جهت‌دار صورت داده و از وجهی که به کار او می‌آید تقسیم‌بندی را انجام دهد و ثانیاً، در تعریف و توضیح گونه‌ها تصرف کرده و انواعی را بدون اینکه در واقعیت بیرونی به‌صورت کامل وجود داشته باشند، ذکر کند. در این حالت محقق از گونه‌شناسی آرمانی استفاده کرده است. مفهوم نوع آرمانی^{۱۱} بیانگر آن است که تحلیل‌گر چیزی را فراتر از توصیف پدیده‌ها تفسیر و بر ساخته است. انواع آرمانی تنها از نظر

8. Typology

۹. با وجود تفکیکی که معمولاً میان مرحله گردآوری و مرحله تحلیل داده‌ها بیان می‌شود، در پژوهش‌های کیفی غالباً چنین تفکیکی دشوار است. در روش‌های کمی مانند پیمایش یا آزمایش جداکردن دو مرحله مذکور به‌طور کامل میسر است؛ اما ماهیت سیال و در حال انکشاف بررسی‌های کیفی تعیین مرز میان گردآوری و تحلیل را دشوار و گاه غیرممکن می‌کند. پژوهشگر کیفی معمولاً از همان ابتدای کار گردآوری داده‌ها دست به برخی تحلیل‌ها می‌زند و براساس آنچه می‌یابد یا پرسش‌های تحلیلی‌ای که مطرح می‌کند موارد یا نمونه‌های جدید را برمی‌گزیند؛ بنابراین در پژوهش کیفی معمولاً به‌جای تحلیل داده‌ها از واژه مدیریت داده‌ها (Data management) استفاده می‌شود (سیدامامی، ۱۳۸۶، صص. ۴۶۵-۴۶۶). تحلیل در پژوهش‌های کیفی در نهایت نوعی تفسیر است که به شکل یک روایت یا داستان درباره افراد یا رویدادهای خاص بیان می‌شود. تحلیل‌گیر کیفی در نهایت برداشت‌ها یا تفسیرهای خود از داده‌ها را با توجه به اهمیت نسبی آن‌ها و روابطی که میان آنها وجود دارد در قالبی کل‌نگر بیان می‌کند. در پژوهش حاضر نیز داده‌ها به شکل کلمات و در قالب نقل قول از افراد و توصیف رویدادهای ویژه موجود هستند. هر گونه اطلاعات عددی که ارائه می‌شود تنها جنبه تکمیلی دارد و بر شواهدی که به‌صورت متن موجود است می‌افزاید (سیدامامی، ۱۳۸۶، ص. ۴۸۱).

10. Taxonomy

11. Ideal types

تحلیلی یا تفسیری معنادارند و نباید انتظار داشت در دنیای واقعی به‌طور کامل یافت شوند (سیدامامی، ۱۳۸۶، ص. ۴۸۱) درنهایت تلاش می‌شود از روش مفصل‌بندی برای ارائه گونه آرمانی استفاده شود. مفصل‌بندی از مفاهیم و روش‌های مورد استفاده لاکلائو و موفه در تحلیل گفتمان است. لاکلائو و موفه تمام موضوع‌ها و رفتارها را گفتمانی دانسته‌اند. به‌عبارت‌دیگر، هر عمل و پدیده‌ای برای معنادار شدن و فهمیده شدن باید درون نظم گفتمانی قرار گیرد؛ بنابراین، در رویکرد لاکلائو و موفه بر ویژگی رابطه‌ای^{۱۲} گفتمان تأکید می‌شود. معنای اجتماعی کلام‌ها، کنش‌ها و نهادها همگی در ارتباط با زمینه‌ای کلی که جزئی از آن‌اند درک می‌شود. هر معنا در ارتباط با رفتار کلی‌ای که در حال وقوع است و هر رفتار در ارتباط با یک گفتمان خاص فهمیده می‌شود؛ بنابراین، ما در صورتی می‌توانیم یک فرایند، جریان یا اندیشه‌ای را درک کنیم و آن را توضیح دهیم و ارزیابی کنیم که قادر به فهم رفتار و گفتمانی باشیم که در درون آن، این فرایند و جریان یا اندیشه اتفاق می‌افتد. لاکلائو و موفه از مفهوم مفصل‌بندی برای ترسیم نظم گفتمانی استفاده می‌کنند. این مفهوم به عمل گردآوری اجزای مختلف و ترکیب آنها در هویتی جدید اشاره دارد. منظور از مفصل‌بندی هر نوع عملی است که سبب شود عناصر گوناگون به‌نحوی با هم ترکیب شوند که هویتشان در نتیجه عمل مفصل‌بندی دستخوش تغییر شود. آن کلیت ساخت‌یافته‌ای را که حاصل عمل مفصل‌بندی است، گفتمان و موقعیت‌های گوناگون مفصل‌بندی‌شده درون گفتمان را نیز گفته می‌نامیم. همه نشانه‌ها و رویدادها همانند گره‌های تور ماهی‌گیری‌اند که در نسبت با هم یک مفصل‌بندی را شکل می‌دهند (حسنی‌فر و امیری‌پریان، ۱۳۹۳، ص. ۵۷)؛ بنابراین در پژوهش حاضر با روش کتابخانه‌ای - اسنادی داده‌های تاریخی جمع‌آوری شده، سپس با استفاده از گونه‌شناسی نوع آرمانی، دو گونه از سیاست فرهنگی مورد اشاره قرار گرفته و ارتباط و پیوستگی درونی آنها با روش مفصل‌بندی ترسیم می‌شود.

۳. نظم جهان سستی: اصالت نهاد و درهم آمیختگی فرهنگ در نهادها

جهان نوین و پیشرفته در انتخاب میان رویکرد توده‌ای و رویکرد منفرد به انسان قرار

گرفته است. گاهی جماعت انسانی را توده فرض کرده و فردیت انسان را ذیل قدرت سیاسی و هویت جمعی منحل ساخته است و گاهی نیز به فردیت و آزادی انسان توجه کرده و ساحت جمعی او را نادیده گرفته است؛ درحالی که در جهان سنتی، انسان نه منفرد و تنها است و نه حل شده در جمع و توده، بلکه در هویت‌های جمعی کوچک تعریف می‌شود. واحدهای اجتماعی کوچک در میانه فرد و جمع قرار می‌گیرند و برخلاف فردگرایی، انسان را از تنهایی و به تعبیر برگر، بی‌خانمانی،^{۱۳} رها می‌کنند و برخلاف واحدهای اجتماعی بزرگ، امکان ارتباطات حضوری و انسانی را فراهم می‌سازند و هویت‌آفرین می‌شوند؛ برای مثال یکی از ساختارهای سنتی جامعه ایرانی، کوچنده، ساختار سلسله‌مراتبی گروه، طایفه و ایل بوده است. مهم‌ترین واحد اجتماعی، اقوام و آشنایان نزدیک یک تیره بودند که توسط کدخدایان و ریش‌سفیدان رهبری می‌شدند. دومین حلقه اجتماعی طایفه بود که خان‌ها و کلاترها رهبران آنها بودند. سومین و بزرگ‌ترین حلقه، ایل بود که خان بزرگ (ایلخان) رهبر آن بود. سازمان‌های اجتماعی در شهرها کمی پیچیده‌تر بود و علاوه بر کدخدایان و ریش‌سفیدان محلی، بازیگران دیگری نیز وجود داشت. افرادی مانند والیان دولتی، ائمه جمعه، شیخ‌الاسلام‌ها، کلاترها، میراب‌ها، مباحشان، داروغه‌ها، محتسبان، تجار و مجتهدان در برابر اقتدار کدخداها قرار داشتند. از سوی دیگر وجود مراکز اجتماعی مردمی مانند مساجد، قهوه‌خانه‌ها، گرمابه‌ها، تکیه‌ها و زورخانه‌ها به افراد اقتدار می‌بخشید. لوطی‌ها از جمله افرادی بودند که با زورخانه‌ها ارتباط داشتند و دارای اقتدار محلی بودند. اصناف نیز از جمله مراکز مؤثر شهری بودند که کدخدایان مخصوص خود را داشتند. اعضای اصناف، شاگردان خود را از افراد فامیل و آشنایان خود استخدام می‌کردند، اختلاف‌های صنفی را خودشان رفع می‌کردند، موازین و مقررات شغلی را در مورد اعضاء اجرا می‌کردند و حتی مسجد و بازار و گرمابه ویژه خود را داشتند. البته ضعف قوه هماهنگ‌کننده مرکزی موجب رقابت میان این واحدهای اجتماعی می‌شد. گاهی مبارزه برای دستیابی به منابع کمیاب مانند آب و مراتع و قنات، گاهی نبرد اقتصادی و گاهی رقابت برای مناصب

۱۳. پیتر برگر در کتاب «ذهن بی‌خانمان: نوسازی و آگاهی» به هویت سیال و ناپایدار انسان در ساختارهای کثرت‌گرایی زندگی نوین و پیشرفته اشاره می‌کند.

محلی، نزاع ایجاد می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۹، صص. ۲۵-۳۴).

در نظام اجتماعی دینی نیز واحدهای اجتماعی کوچک مورد تأکید هستند و بستر ارتباطات انسانی می‌شوند. مهم‌ترین این ارتباطات، میان مؤمنان، خویشاوندان و همسایگان تعریف شده که موجب تشکیل نهادهایی مانند مسجد، خانواده و محله می‌شود.^{۱۴} در این نظام، رابطه مؤمن با مؤمن، جزو حقوق واجب تلقی شده و ترک‌کننده آن خارج از ولایت الهی معرفی شده است. رابطه خویشاوندی از نظر اسلام موجب قوام دین، آبادانی شهرها، تهذیب نفس، طولانی‌شدن عمر و افزایش رزق می‌شود (آرام، ۱۳۹۹).^{۱۵} بنابراین زندگی روزمره که مجموعه از روابط و بسترهای مختلف رفع نیازهاست، محل رشد فرهنگی بوده است.

این نظم نهادی و طبیعی، نیازهای گوناگون اقتصادی، امنیتی، سیاسی، فرهنگی و... جامعه را پاسخ می‌دهد؛ پاسخی که صرفاً حل و فصل خنثی و دیوان‌سالاری امور نیست و ریشه در هویت انسانی و تاریخی آن جامعه دارد. استقلال هویتی جامعه مبتنی بر تراث تاریخی خود بوده است. ارتباطات اقتصادی یک عشیره یا مسجد، با هویت سیاسی و فرهنگی و مذهبی نیز پیوند دارد و مانند بانک یا صرافی، یک مبادله اقتصادی محض نیست؛ مثلاً در زندگی عشایری و روستایی پیشینان، کار و حتی مبادله‌ها علاوه‌بر ابعاد اقتصادی، دارای ابعاد اجتماعی، فرهنگی، معنایی، آئینی و قدسی بوده است؛ تا آنجا که در موارد فراوان، ابعاد اقتصادی فرع بر سایر ابعاد بوده است. کمک کار یکدیگر بودن و یاری رساندن به همدیگر به‌عنوان رکنی اساسی از فرم کار ایرانیان، از مؤلفه‌های مهم فرهنگی کار اقتصادی است که در مقابل رقابت به‌عنوان رکنی اساسی در فرم کار نوین قرار دارد. همچنین نگرش غیرکالایی به محصولات که مبادله آنها را یک مبادله فرهنگی و دینی می‌کرد. همچنان‌که بسیاری از محصولات کشاورزی و دامی، «نعمت» و «برکت» نام

۱۴. علاوه بر سه نهاد مذکور، نهادهای دیگری مانند نهاد خویشاوندان، عشیره، گروه‌های مؤمنان و گروه‌های دوستی نیز وجود داشتند. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، برخی نهادها مانند بسیج یا برخی رویدادها مانند زیارت، آیین اربعین و راهیان نور، از جمله نهادهای مبتنی بر ارتباطات حضوری هویتی به‌شمار می‌روند.
۱۵. قال الامام الصادق (علیه‌السلام): «صِلَةُ الْاِرْحَامِ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ تُسَمِّحُ الْكُفَّ وَ تُطَيِّبُ النَّفْسَ وَ تَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ تُنْسِي فِي الْاَجْلِ؛ صله ارحام، اخلاق را نیکو، دست را باساخت، دل و جان را پاک و روزی را زیاد می‌کند و مرگ را به تأخیر می‌اندازد» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص. ۱۵۸).

داشته‌اند و نه تولیدات یا فرآورده‌ها. هنوز هم گاهی در زبان فارسی برای اشاره به گندم یا برنج یا نان، اسم عام «برکت» شنیده می‌شود. این خصوصیت محصولات اقتضا می‌کند که مبادله آنها یک مبادله اقتصادی صرف نباشد؛ بلکه مبادله‌ای اقتصادی برآمده از اهتمام و کمک به یکدیگر باشد (فرهادی، ۱۳۷۰، صص. ۱۳۱ و ۱۳۲؛ رئوف موسوی، ۱۳۹۹، فصل سوم). از همین‌رو فرهنگ و دین ایرانیان در شغل و کار و زندگی آنها آمیخته بوده است. در این نظم اجتماعی، طبیعتاً تقسیم و تفکیک روشن و مطلق میان امور فرهنگی و غیر فرهنگی دیده نمی‌شود و معانی ارزشی و فرهنگی در عرصه‌های مختلف زندگی از یک روند تاریخی انباشت شده و آشکار می‌شوند.

بنابراین در ایران پیشانی‌نویس از خلال زندگی روزمره و در بستر رفع نیازهای انسان‌ها رشد فرهنگی و هویتی انجام می‌شد و شیوه زندگی انسان‌ها و رفع نیازهای آنها استمرار سنت‌های موجود در میان اقوام و گروه‌های مختلف بود. ویژگی‌های اصلی این شیوه از سیاست‌گذاری فرهنگی در مؤلفه‌های اصلی نمودار می‌شد. سیاست‌گذاری فرهنگی بومی کاملاً مبتنی بر استقلال هویتی بوم هر منطقه صورت می‌گرفت. افراد بر اساس تناسب با منطقه خود و سنت‌های موجود در آن به کنشگری فرهنگی و رفع نیازهای خود می‌پرداختند. مردم به‌عنوان محور رشد و تغییر فرهنگی، فرهنگ را به‌عنوان امری در کنار سایر بخش‌ها نمی‌پنداشتند و آن را مندمج در زندگی روزمره در فعالیت‌های مختلف خود می‌یافتند.

به‌صورت خلاصه سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران پیشانی‌نویس را می‌توان مبتنی بر گفتمان سیاست‌گذاری فرهنگی بومی دانست که در آن رشد فرهنگی در بستر زندگی روزمره صورت می‌پذیرد. دال مرکزی و محوری این گفتمان در استمرار سنت متمرکز می‌شود. وقته‌های اصلی این گفتمان نیز عبارت‌اند از: استقلال هویتی، تناسب و تنوع بومی، مردم‌پایه، محوریت نهاد، درهم‌آمیختگی فرهنگ در سایر بخش‌ها، معنای عمومی فرهنگ.

جدول (۱): سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران پیشانویس

دوره	گفتمان	دال مرکزی	وقته‌ها
ایران پیشانویس	سیاست‌گذاری فرهنگی بومی: رشد فرهنگی در بستر زندگی روزمره	استمرار سنت	استقلال هویتی، تناسب و تنوع بومی، مردم‌پایه، محوریت نهاد، درهم‌آمیختگی فرهنگ در سایر بخش‌ها، معنای عمومی فرهنگ

۳-۱. از نظم سنتی و مردمی تا اداره مدرن و دولتی

نقطه آغازگر سیاست‌گذاری نوین در حوزه‌های اجتماعی، ورود تجدد در دوران قاجار است. تصور رایج اسطوره‌ای از دولت پیشرفته^{۱۶} موجب شکل‌گیری شتابنده این نوع از دولت در دوران قاجاریه شد و به تدریج لوازم و سازوکارهای آن نیز وارد ایران شدند. شکل‌گیری وزارتخانه‌ها و سازمان‌های بزرگ، از جمله لوازم ایجاد دولت پیشرفته در ایران بوده است. با رونق گرفتن دخالت‌های دولتی و توسعه سازمان‌ها، ناصرالدین‌شاه قاجار، نخست‌وزیر خود را به تدوین لایحه جامع استخدامی مأمور کرد. این قانون، شورای وزرا را تأسیس کرد و سازمان‌دهی دولتی امور را به آن سپرد.^{۱۷}

در دوره ناصرالدین‌شاه، با تقلید از نظام سیاسی غرب و در مشورت با روشنفکرانی مانند سپهسالارخان و ملک‌خان، کل ساختار سیاسی ایران به چند وزارتخانه تقسیم شد و نظم جدیدی یافت. ابتدا شش وزارتخانه داخله، خارجه، جنگ، مالیه، عدلیه و فواید عامه (وظایف و علوم) شکل گرفت و به تدریج بر تعداد آنها افزوده شد؛ به نحوی که اداره بسیاری از امور گوناگون فرهنگی، اقتصادی، نظامی و... که در گذشته با دخالت حداقلی حکومت و با تکیه بر رویه‌های سنتی و بومی انجام می‌گرفت، به دولت واگذار شد و

۱۶. در نوشتار حاضر به‌جای مفهوم حکومت از مفهوم دولت استفاده می‌شود که شامل تمام قوای حکومتی یک کشور است.

۱۷. در دولت‌های سنتی، موضوع‌های تحت کنترل حاکمیت محدود بوده است؛ ولی دولت پیشرفته در ابتدا با توسعه قدرت نظامی و امنیتی، اقتدار قضائی و مداخله اقتصادی، قدرتمند شده و به تدریج با توسعه سازمان‌ها و اداره‌های گوناگون کنترل تمام عرصه‌های زندگی را در دست می‌گیرد. براساس آراء محققانی چون آرای موریس، گیدنز، هکتر و پیرسون، دولتی که دارای ویژگی‌هایی چون انحصار و کنترل ابزارهای خشونت، سرزمینی بودن، حاکمیت بی‌واسطه بر اتباع، قدرت غیرشخصی، دیوانسالاری عمومی، مشروعیت، شهروندی و مالیات‌ستانی است، دولت پیشرفته نامیده می‌شود (آزاد ارمکی و نصرتی‌نژاد، ۱۳۸۹، صص. ۱۰-۱۵).

دولت نیز برای ایفای نقش خود به توسعه ساختاری روی آورد؛ برای نمونه تا قبل از تأسیس عدلیه، امور شرعی از جمله تنظیم و ثبت اسناد حقوقی در دست علمای دینی بود. بعدها در دوره پهلوی اول در سال ۱۳۰۷، اولین قانون مدنی با توجه به قوانین مدنی فرانسه، بلژیک و سوئیس تصویب شد و اداره دولتی مالکیت، اسباب تملک، قراردادهای و... قوت گرفت. همچنین پیش از تأسیس بلدیة یا شهرداری در دوران مظفّرالدین‌شاه، قرن‌ها مرسوم بود که مردم در حدود وسعت محیط خویش و بر اساس وجدان شخصی یا اعتقادات مذهبی یا آداب و رسوم محلی، امور محلی را سامان می‌دادند. جالب اینکه اولین کارکرد بلدیة، فراهم کردن محیطی مناسب برای زندگی خارجی‌های حاضر در سفارتخانه‌ها و نیز مسطح کردن معابر برای عبور کالسکه‌ها بود. به تدریج با گسترش فعالیت‌های بلدیة، مشارکت مردم در این امور روبه‌زوال رفت و قانون بلدیة در سال ۱۲۸۶ برای تعیین وظایف دولت در شهر تصویب شد. تأسیس شهربانی یا نظمیة نیز به تقلید از اروپاییان و بعد از سفر دوم ناصرالدین‌شاه به اروپا صورت گرفت؛ بدین صورت که ابتدا هیئتی نظامی از اتریش برای تربیت قشون ایران اعزام شد و به تدریج یکی از اعضای همین هیئت از شاه لقب «نظم‌الملک» گرفت و مأمور ایجاد و اداره پلیس جدید در ایران شد.^{۱۸} (محبوبی اردکانی، ۱۳۹۷، صص. ۱۲۸، ۱۳۹ و ۱۶۸). آموزش اولیه خواندن و نوشتن، قبل از دوره ناصری در مکتب‌خانه‌هایی انجام می‌شد که ارتباط مستقیمی با حکومت نداشتند. افرادی که سواد داشتند، با اجاره یک مکان، آموزش عمومی را انجام می‌دادند و بنا به برخی ویژگی‌های شخصی، عنوان مؤدب، آخوند، ملا و میرزا پیدا می‌کردند. والدین نیز برای تعلیم فرزندان خود به آنها انگیزه می‌دادند یا مجبور به تحصیل می‌کردند.^{۱۹} (نصر، ۱۳۹۳، صص. ۵۱-۵۶؛ مناشری، ۱۳۹۹، صص. ۷۷-۸۲).

۱۸. البته منظور از رویه‌های خودجوش محلی در گذشته، دخالت‌نکردن دولت‌ها نیست، بلکه سخن بر سر تصدی‌گری امور است که در گذشته با دخالت حداقلی حکومت و در دوران مدرن با قدرت فراگیر دولت و به‌حاشیه‌راندن رویه‌های سنتی بومی همراه بوده است.

۱۹. آموزش پیشرفته، در طی زمان کمک شایانی به استقرار دولت پیشرفته در ایران کرد؛ چراکه با آموزش رشته‌ها و محتواهای جدید، کادر سازمان‌های دولتی را تربیت می‌کرد. به‌مرور شاهد تحول مردم ایران از افراد خودکفای سنتی به شهروندان وابسته به دولت پیشرفته هستیم.

۲-۳. دولت پیشرفته و تصدی فرهنگی

این وضعیت در حوزه فرهنگ نیز وجود داشت. در این حوزه، علاوه بر انگیزه‌های سیاسی در کنترل نیروهای اجتماعی، انگاره نظری مدیران و متفکران حوزه فرهنگ نیز در مدیریت دولتی فرهنگ دخیل بود. مهم‌ترین این انگاره‌ها تفکیک فرهنگ والا و دولتی از فرهنگ به‌اصطلاح مبتذل مردمی بود. بر همین اساس، دولت به‌عنوان نماینده فرهنگ فاخر، مأموریت تربیت و پرورش مردم را برعهده داشت و مهم‌ترین ابزار قدرت او برای این مأموریت، دستگاه‌های دولتی بود.

مهم‌ترین عامل ایجاد دوگانه فرهنگ والا و دولتی - فرهنگ مبتذل مردمی، تصویری است که از جامعه ایران و غرب ایجاد شد. به تعبیر روشنفکران آن دوره، جامعه ایران از قطار پقوقره و سویل‌زاسیون که کشورهای یورپ به راه انداخته‌اند، عقب مانده است. دولت ایران مأمور است که الگوهای زندگی اروپایی در تمامی زمینه‌های علمی، فرهنگی، بهداشتی، نظامی، شهرسازی و... را وارد ایران کند و جهل و عقب‌افتادگی ایرانیان را جبران سازد. در این میان، موتور پیشران نوسازی ایران، قانون و علم است که از کشورهای اروپایی وارد می‌شود: «سبب و علت اصلی ترقی ملل مغرب‌زمین، یکی آفتاب علم و صنعت است و دیگر قانون ایشان است که خود ملت برای مصالح امور خود وضع می‌کند و حکومت اجرا می‌نماید» (طالبوف، بی تا، ص. ۴۴).

مسئله مهم این است که با شکست بسیاری از تغییرهای ساختاری، ایده نوسازی ایران مورد تردید واقع نمی‌شد؛ چراکه نظام‌های غربی کاملاً علمی و عقلانی فرض می‌شدند و اختلال و ناکارآمدی به عقب‌ماندگی تمدنی و جهل جامعه ایرانی نسبت داده می‌شد. «انس و علاقه مردم ایران به سوابق و سنن زندگی شرقی، آداب و رسوم و تعلیمات اروپائیان را بر آنان گران می‌ساخت و ناهموار می‌نمود» (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰، ص. ۱۱۷). در تحلیل روشنفکران شکست تجربه نوسازی ناشی از عدم تناسب میان نظم جدید و جامعه ایران است. این عدم تناسب یک‌سوی مطلق و یک‌سوی معیوب دارد. سوی مطلق و معیار، تمدن غربی است و سوی معیوبی که باید اصلاح شود، جامعه کوتاه‌مدت و استبدادی ایرانی است. در مقام مثال وقتی کسی با خوردن آب سالم و پاکیزه گوارشش دچار اختلال می‌شود، نوعی عدم تناسب میان آب سالم و معده او وجود دارد؛ اما این عدم تناسب به نقص آن فرد بستگی دارد و نمی‌توان برای او آب آلوده تجویز

کرد، او باید به هر طریق ممکن بیماری خود را برطرف سازد تا بتواند از آب تمیز و بهداشتی استفاده کند؛ زیرا انسان بدون آب سالم نمی‌تواند به زندگی خود ادامه دهد. به تعبیری در این عدم تناسب، بدون هیچ‌تردیدی تنها یک‌طرف رابطه باید خود را اصلاح کند؛ چراکه طرف‌دیگر، مطلق، قطعی و تردیدناپذیر است (رئوف موسوی، ۱۳۹۹، صص. ۱۶۶ و ۱۶۷). با این فرض، بدیهی است که برای برطرف کردن عدم تناسب بین نظام نوین و انسان ایرانی، نباید نظام جدید را بر اساس جهل و نادانی و بی‌عقلی طراحی کرد؛ بلکه باید جهل و بی‌عقلی را درمان کرد. اهمیت مسئله فرهنگ در این است که جامعه ایران را از جهل سستی خود آزاد کرده و مستعد پذیرش نظم تمدنی جدید می‌سازد. ملک‌المتکلمین هنگام افتتاح مدرسه سادات چنین می‌گوید:

«ما در اینجا جمع شدیم تا سنگ‌بنای هدایت افکار را بنیان نهیم... تا چراغ علم و فضائل را برافروزیم. تا در پرتو انوار آن، قلب‌ها و روح‌های تاریک ما مردم ایران روشن شود... جهل جای خود را به علم خواهد داد و ظلمت با نور جایگزین خواهد شد... و ما همگی به کاروان تمدن خواهیم پیوست» (مناشری، ۱۳۹۹، ص. ۷۳).

روشنفکران ایران به‌عنوان «منتقدان فرهنگ»، خود را مسئول اصلاح فرهنگ عامه می‌دانستند. این اصلاحات عبارت بود از آگاه‌کردن مخاطبان‌شان از تنگ‌نظری و خرافه‌پرستی فرهنگ خود در مقابل روشنگری و کارآمدی فرهنگ غرب (نبوی، ۱۳۹۹، ص. ۵۵)؛ تا جایی که برخی روشنفکران نه‌تنها ایرانیان را فاقد فرهنگ والا می‌دانستند، بلکه استعداد یادگیری و پذیرش نیز برای آنها قائل نبودند: «سؤال (راه اصلاح ایرانی چیست) یک جواب دارد و بس: (زور) بلی، زور! مگر ندیدند با مدرسه تغییرات سریع نمی‌شود داد؟ مگر ملاحظه نکردید با مطبوعات نتیجه نخواهیم گرفت؟ مگر نه هرکسی را که با نصیحت و موعظه به راه صحیح نشود انداخت، باید جبراً به طریق صواب آورد؟ پس چرا تعجب می‌کنید که تربیت ایرانی به نظر ما غیر زور هیچ وسیله ندارد؟» (سلیمانی قره‌گل و فاضلی، ۱۳۹۱، ص. ۲۷).

این ایده فرهنگی به‌صورت آشکار یا نهان، صریح یا ضمنی، شدید یا ضعیف، کل دوران معاصر ایران را پوشش داده است. بر اساس این ایده، برای پرورش و تربیت جامعه ایران، اقتدار مرکزی دولت در امور فرهنگی به‌عنوان نماینده فرهنگ والا ضروری است.

۳-۳. دوره قاجار: آغازی بر مأموریت جدید دولت

حضور دولت پیشرفته در فرهنگ در یک روند تدریجی و از دوران قاجار آغاز می‌شود. اولین ورود وسیع و جدی در قانون‌گذاری فرهنگ، در ۲۸ شعبان ۱۳۲۸ (۱۲۸۹ شمسی) در دومین مجلس شورای ملی به ریاست ذکاءالملک (محمدعلی فروغی) صورت گرفت که با تصویب «قانون اداری وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه»، همه امور اجرایی فرهنگ در یک وزارتخانه متمرکز شد. این وزارتخانه قرار بود تمامی امور مربوط به هنرها، اوقاف، آموزش عمومی، اعزام دانشجویان به خارج، موزه‌ها، حفاظت از آثار باستانی و اموال اماکن مقدس، حفاری‌ها، کتابخانه‌ها، عتیقه‌جات و... را زیر نظر داشته باشد. در همین راستا بود که کمال‌الملک به ریاست مدرسه صنایع مستظرفه و علی‌نقی وزیری به ریاست مدرسه موزیک گماشته شد که دست‌کم در مورد اول به دلیل اختلاف نظر و ناراحتی به سرانجام نرسید. علاوه بر این قانون، در دوره مشروطه با تدوین قوانین متمم قانون اساسی مشروطه (۱۲۸۶)، قانون مطبوعات (۱۲۸۶) و قانون شورای عالی معارف (۱۳۰۰)، به اداره دولتی فرهنگ با هدف نوسازی ایران توجه مضاعف صورت گرفت. پیش‌ازین در دو اقدام مهم دوره قاجار یعنی ایجاد دارالفنون و انجمن معارف نیز شاهد ورود جدی دولت می‌باشیم.

۳-۴. استیلای متمرکز و دیوان‌سالاری دولت در دوره پهلوی

پس از مشروطه، به دلیل تنش‌ها و هرج و مرج سالیان پایانی دوران قاجار، نیاز به یک دولت متمرکز و مقتدر احساس می‌شد. از این رو شخص مقتدر و البته مستبدی مانند رضاشاه مورد توجه واقع شد. رضاشاه به معنای کامل‌تری دولت نوین متمرکز را ایجاد و نظم سیاسی نوین را تثبیت کرد. در این دوره، برای نخستین بار دولت مرکزی به نقاط دور و نزدیک کشور دسترسی و نظارت پیدا کرد. تقسیمات کشوری قدیم که عبارت بود از چند ایالت بزرگ و ولایت‌های کوچک بی‌شمار منسوخ شد و به جای آن وزارت داخله، اداره یازده استان، چهل‌ونه شهرستان و تعداد زیادی بخش و دهستان را برعهده گرفت. استان‌ها به وسیله استاندار، شهرستان‌ها به وسیله فرماندار، بخش‌ها توسط بخشدار و برخی دهستان‌ها به وسیله شوراهای ویژه انتصابی وزارت داخله اداره می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۹۹، ص. ۱۷۰). «تعداد اداره‌های دولتی و دامنه نفوذ آنان در امور محلی افزایش یافت... رشد

عمودی دیوان‌سالاری یکی از نتایج دولت‌سازی، گسترش و فراوانی دستگاه‌های دولتی مربوط به امور داخلی، مالیه عمومی، آموزش و فرهنگ، گمرک، دادگاه‌ها، ثبت احوال شخصی (تولد، وفات، ازدواج) و اسناد مالکیت و شهرداری‌ها بود. نوین‌سازی اداری از ۱۲۸۹ پس از انقلاب مشروطه آغاز شده بود، اما در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ به سرعت پیش رفت. دستگاه دولتی تازه، امکانات اشتغال را برای لایه‌های گوناگون جامعه شهرنشین، اما به‌ویژه طبقه متوسط سنتی و طبقه متوسط جدید، فراهم آورد و اینان بیش از پیش رده‌های بالای دیوان‌سالاری را پر کردند» (کاتوزیان، ۱۳۹۱، ص. ۲۳۶).

رضاشاه ایده تغییر فرهنگ سنتی ایرانی به فرهنگ غربی را با دو تفاوت پیگیری کرد: اول اینکه رضاشاه به‌طور صریح، مطلق و مستبدانه‌ای به نوسازی ایران پرداخت. دوم اینکه در تفسیر پهلوی از غرب، نظم نوین غربی یادآور نظم باستانی ایران بود و بنابراین پیوندی میان تجدد و ملیت ایجاد شد، بدون اینکه وجه دقیق این ارتباط معلوم باشد. جریان روشنفکری ایران که در دوران قاجار به مفاهیمی مانند ملت و قانون توجه جدی داشت، در دوران پهلوی با نشریه‌هایی مانند *ایران‌شهر*، *فرنگستان*، *آینده* و... از اقتدارگرایی و ملی‌گرایی جانب‌داری می‌کرد. این روایت ملی و اقتدارطلبانه از ایران، در مقابل واقعیت متکثر و بومی فرهنگ ایران قرار داشت. محمود افشار در مقاله «مطلوب ما: وحدت ملی ایران» در مجله *آینده* چنین می‌نویسد: «باید اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود و ملوک‌الطوایفی کاملاً از میان برود. کرد، لر و قشقایی و عرب، ترک و ترکمن و... باهم فرقی نداشته و هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند... تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر است. اگر ما نتوانیم همه نواحی و طوایف مختلفی را که در ایران سکنی دارند یکنواخت کنیم و همه را به تمام معنی ایرانی نماییم، آینده تاریکی در جلو ماست». راه این یکنواختی از دولت مقتدر و متمرکز می‌گذشت که رضاشاه ادعای آن را داشت (مختاری و دیگران، ۱۳۹۸، ص. ۲۳۵).

سیاست‌های بالادستانه‌ای مانند سیاست‌های پوشش، زبان و تغییر تقویم هجری قمری به هجری شمسی و نیز تأسیس سازمان‌هایی مانند «انجمن آثار ملی» و «سازمان پرورش افکار» و آثاری مانند آرامگاه فردوسی و موزه ایران باستان، به مدیریت اقتدارگرایانه و ملی‌گرایانه‌ای برمی‌گشت که مردمان را عاری از فرهنگ و هنر قلمداد

می‌کرد و به تربیت و پرورش ذائقه آنها همت می‌گماشت. این ایده دقیقاً نقطه پیوست روشنفکران و دولتمردان بود که آنها را در مقابل فرهنگ زندگی روزمره قرار می‌داد (قلی‌پور، ۱۳۹۸، صص. ۱۹-۲۳؛ آشنا، ۱۳۸۸).

شوق به تجدد از یک‌سو و اقتدار دولتی و قهری از سوی دیگر موجب توجه شدیدتر رضاشاه به ظواهر نوین شدن، بود. البته قاجاریان نیز از عوامل اصلی قدرت صنعتی و علمی غفلت داشتند و دستاوردهای این قدرت را می‌دیدند، اما در دوره پهلوی حتی دستاوردها نیز اهمیت چندانی نداشت و تصویر و نمای متجدد محوریت داشت (رئوف موسوی، ۱۳۹۹، ص. ۱۴۱).

بسیاری از ساختارهای نوین مانند سینما، دانشگاه، نشریه و... در این دوران وارد ایران شدند. از مهم‌ترین اقدام‌های فرهنگی این دوران، تأسیس دانشگاه تهران از تجمیع چند مؤسسه عالی آموزشی بود. دانشگاه تهران در دوران رضاشاه کاملاً به دست دولت اداره می‌شد، چنان‌که گویی دانشگاه تهران یکی از اداره‌های وزارت فرهنگ باشد. همان‌گونه که مدارس تحت کنترل دولت اداره می‌شدند، در دانشگاه نیز تعیین محتوا و تمام عزل و نصب‌ها در کنترل دولت بود. ضعف مدیریت دولتی، رسمی و متمرکز علم و فرهنگ در این دوران نیز آشکار بود. درباره دانشگاه تهران نوشته‌اند: دانشگاه تهران تمام عیب‌های یک دانشگاه فرانسوی را دارد، ولی بدون هیچ‌یک از قوت‌های آن؛ چراکه بیش‌ازآنکه دانشگاه به یک مرکز تفکر خلاقانه تبدیل شود، به آموزش و پرورش بالادستانه دانشجویان پرداخته است. این دانشگاه مانند دانشگاه‌های کشورهای درحال توسعه، بیش از پژوهش به آموزش و بیش از تفکر به هم‌شکلی با دانشگاه‌های غرب توجه می‌کرد (مناشری، ۱۳۹۹، ص. ۲۲۹).

در ادامه سیر دولتی و بالادستانه مدیریت فرهنگ، به تدریج فرهنگ از حالت فراگیر و حاضر در زندگی، به یک موضوع مشخص و قابل اشاره تبدیل شد که به وسیله دولت کنترل و مدیریت می‌شود. با محدودیت معنایی فرهنگ و هنر، «بخش فرهنگ» قابل تعریف، و از سایر بخش‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... تفکیک شد.

برهمن اساس به تدریج مفهوم خاص و جدید فرهنگ وارد ادبیات سیاسی ایران نیز شد. در سال ۱۳۱۷ شمسی، به موجب مصوبه فرهنگستان ایران، کلمه فرهنگ جایگزین کلمه معارف شد و وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به وزارت فرهنگ تغییر

نام داد؛ درحالی‌که پیش از آن، ادیبان و حکیمان ایرانی معنای عامی برای فرهنگ قائل بودند. آنها فرهنگ را به منزله اخلاق و رفتاری می‌دانستند که انسان را به صلاح و کمال می‌رساند. کما اینکه در تاریخ بیهقی آمده است: «و هر ولایتی را علمی خاص است، رومیان را علم طب است... و هند را تنجیم و حساب، و پارسیان را علم آداب نفس و فرهنگ، و این علم اخلاق است»؛ و فردوسی که در شاهنامه چنین می‌سراید: «که فرهنگ آرایش جان بود/ ز گوهر سخن گفتن آسان بود» (شفیعی سروستانی، ۱۳۸۷، ص. ۳۲).

این تلقی غیرعمومی و غیرمردمی از فعالیت‌های فرهنگی در معنای فعالیت هنری نیز دیده می‌شود. مفهوم هنر در دوران پهلوی به معنای هنر خاص نخبگانی قلمداد شده که با گالری‌گردی، تماشای تئاتر، شنیدن موسیقی کلاسیک و نوعی «اسنویسم مثبت» در جامعه هنردوست ایران همراه است (قلی‌پور، ۱۳۹۸، ص. ۱۷۵).

در سالیان آغازین دوران پهلوی دوم، چندان خبری از اقتدار مرکزی دولت در فرهنگ نبود و افراد و گروه‌های غیردولتی محدودی، فعالیت فرهنگی و هنری داشتند، ولی پهلوی دوم نیز به اقتدار دولتی فرهنگ بازگشت و سازماندهی دیوان‌سالارانه را در دستور کار خود قرار داد. در همین راستا مهرداد پهلبد (داماد رضاشاه و همسر شمس پهلوی) پیشنهاد گسترش هنرهای زیبا را به محمدرضاشاه داد. با بازسازی اداره هنرهای ملی، ابتدا «اداره هنرهای زیبای کشور» و پس‌از آن «اداره کل هنرهای زیبا» و در نهایت در سال ۱۳۴۳ «وزارت فرهنگ و هنر» ایجاد شد. گسترش دیوان‌سالارانه اداره کل هنرهای زیبا در سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۳ موجب ایجاد انواع کمیسیون‌ها و نهادها شد که دایره‌های آنها اغلب یا بی‌کار و بی‌برنامه بودند یا پس از مدت کوتاهی تعطیل می‌شدند (قلی‌پور، ۱۳۹۸، صص. ۸۹-۹۸).

این سیر تدریجی و آرام در توسعه دیوان‌سالارانه فرهنگ، با دو شتاب‌دهنده در دوران پهلوی دوم شدت گرفت: انقلاب سفید و افزایش درآمد نفت. طرح ملی انقلاب سفید نقطه عطف این تحول تمدنی بود. مهم‌ترین بند این انقلاب، اصلاحات ارضی بود که دیوان‌سالاری مرکزی و محلی را جایگزین اقتدار ملاکان کرده بود. در این طرح اقتدار طبقه زمین‌دار شکسته شد و شرکت‌های تعاونی تحت کنترل دولت جایگزین آن شدند (فقیهی و دانایی‌فرد، ۱۳۹۵، صص. ۲۷۰-۲۷۱). دولت برای کنترل نیروهای

اجتماعی نوپدید، نیازمند ماشین اداری وسیعی بود که موجب توسعه دیوان‌سالاری در ایران شد.

پس از انقلاب سفید، تعداد وزارتخانه‌ها از ۱۲ به ۲۰ رسید و در موج افزایش وزارتخانه‌ها، وزارتخانه فرهنگ و هنر نیز ایجاد شد.^{۲۰} با ایجاد وزارت فرهنگ و هنر، زیرمجموعه‌ها و گروه‌های این سازمان چندبرابر شد و ساختاری پیچیده به سازوکار نظارت بر امور فرهنگی داد که تا آن زمان در ایران بی‌سابقه بود و به اعتقاد اندک منتقدان، نوعی ظاهرسازی و سازمان‌بازی قلمداد می‌شد.

دومین شتاب‌دهنده در توسعه رویکرد نخبگانی، دولتی و دیوان‌سالارانه اداره فرهنگ، افزایش درآمدهای نفتی در دهه پایانی دولت پهلوی بود.^{۲۱} جشن هنر شیراز، تالار رودکی، تئاتر شهر، تلویزیون ملی ایران، موزه هنرهای معاصر، دانشکده هنرهای دراماتیک، سازمان باله ملی ایران، اپرای تهران، سازمان ملی فولکور ایران و ده‌ها گروه دیگر، محصول افزایش قیمت نفت در آن دوران هستند که ویتترین هنر فاخر شمرده می‌شدند. ضمن اینکه حمایت از هنرمندان و جذب آنها در این سازمان‌های نوپدید، مسیر ورود هنر ایران را به عرصه حمایت دیوان‌سالارانه سرعت بخشید (قلی‌پور، ۱۳۹۸، ص. ۱۶۰).

در این میان روشنفکران ایران که در دوره قاجار تعلق‌خاطر شدید به غرب داشته و مشوق اصلی دولت برای حضور در فرهنگ و غربی‌سازی ایران بودند، از سازوکار دیوان‌سالارانه و دولتی فاصله‌گرفته و محافل دوستانه و کاری خود را ایجاد کردند. حتی برخی از آنها به ایده نوسازی ایران پشت‌کرده و احیای ایران و بازگشت به خود را طرح کردند. ولی آنچه اهمیت دارد باقی ماندن خوی روشنفکری در تقابل با فرهنگ عمومی و مردمی و نگاه بالادستانه به فرهنگ بود.

۲۰. پیش‌تر در سال ۱۳۱۷ وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه به وزارت فرهنگ تغییر نام پیدا کرده بود، ولی تغییر چندانی در وظایف و واحدهای آن صورت نگرفته بود.

۲۱. در سال‌های پایانی دولت پهلوی، به‌دلیل جنگ اعراب و اسرائیل و تحریم نفتی آمریکا و سایر کشورهای غربی حامی اسرائیل، عمده تولیدکنندگان عربی نفت قیمت نفت را چهار برابر کردند. بی‌تدبیری حکومت برای درآمد مازاد موجب افزایش تورم و تأثیرهای فرهنگی و اجتماعی مانند رشد شهرنشینی و افزایش طبقه متوسط شهری و دوبرابر شدن تعداد حقوق‌بگیران دولت شد.

در میان جریان روشنفکری و اتفاقاً در تقابل با تکنوکرات‌های حاکم، «شورای عالی فرهنگ و هنر» در سال ۱۳۴۶ تأسیس شد تا دستگاه دیوان‌سالار تهری در وزارت فرهنگ و هنر را روح تازه‌ای بخشد. جمشید بهنام که پیش‌ازاین به دور از فعالیت حزبی به همراه غلامحسین صدیقی «مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی» را تأسیس کرده بود، اولین دبیرکل این شورا شد. بهنام رویکردی جامعه‌شناختی به مسائل فرهنگ و هنر داشت و با نوسازی شتاب‌زده ایران در این عرصه مخالفت می‌کرد؛ ایده‌ای که پیش از او با انتشار کتاب *غریب‌دگی* جلال آل‌احمد در آغاز دهه چهل طرح شده بود و به تدریج به ایده مشترک بسیاری از روشنفکران تبدیل شد. بر اساس همین ایده، در سال ۱۳۴۷ سند رسمی «سیاست فرهنگی ایران» توسط شورای عالی فرهنگ و هنر منتشر شد که به تعبیر بهنام، تلاشی برای یافتن جایگاه فرهنگ و هنر ملی ایران در برابر غرب به‌شمار می‌رفت. با وجود تمایز ایده غریب‌دگی در شورای فرهنگ و هنر از ایده‌های تهری دستگاه دیوان‌سالارانه وزارتخانه، همچنان انگاره نخبه‌گرایانه فرهنگ باقی ماند؛ انگاره‌ای که فرهنگ عمومی مردم را گرفتار صنعت فرهنگ و ابتذال معرفی می‌کرد که باید در جهت فرهنگ فاخر نخبگانی اصلاح شود. این ایده توان فهم جلوه‌های تازه و فراگیر فرهنگ پاپ را به‌عنوان نوعی مقاومت در برابر فرهنگ گلخانه‌ای دولت نداشت^{۲۲} (قلی‌پور، ۱۳۹۸، صص. ۱۱۰-۱۲۶). عبارت «پرورش ذوق عامه» که در بندهای ۲۵ تا ۲۷ سند «سیاست فرهنگی ایران» دوران پهلوی ذیل اصل «فرهنگ برای همه» تشریح شد، بر مفهومی از فرهنگ والای نخبه‌گرا تکیه داشت که تاکنون نزد «همه» نبوده است و اینک در مأموریت دولت‌ها قرار می‌گیرد.

در مقابل هنر روشنفکری، هنر تجاری و عامه‌پسند وجود داشت که عموماً ضعف فرم و محتوا داشت، ولی از طریق ارتباط با مردم، چرخه اقتصادی مستقل و مناسبی پیدا کرده بود. در عرصه فیلم، اگر روشنفکرانی مانند هوشنگ کاووسی و فرخ غفاری جریان نقد فیلم را ایجاد و به محتوا و فرم فیلم‌های ایرانی و حتی فرهنگ سینمایی ایرانیان

۲۲. البته در انتساب این نگاه نخبه‌گرایانه به جلال آل‌احمد تردید وجود دارد. جلال بخشی از وقت خود را صرف تکنوکاری‌ها و مقالاتی درباره روستاهایی کرد که به‌زعم او بازتاب واقعیت زندگی ایرانی است؛ بنابراین اگرچه بخشی از جریان روشنفکری به ایده غریب‌دگی جلال تعلق داشت، تصویر روشنفکران از فرهنگ و سنت ایرانی مانند جلال نبود (نبوی، ۱۳۹۹، ص. ۶۸).

انتقاد می‌کردند، در جریان عامه‌پسند، بازیگرانی مانند ناصر ملک‌مطیعی، محمدعلی فردین و بهروز وثوقی، فروش و سودآوری خوبی برای سینما ایجاد کردند. در عرصه ادبیات، اگر روشنفکرانی مانند صادق هدایت و بزرگ علوی با داستان‌های پیچیده و عمیق خود به نقد فرهنگ و سنت ایرانیان پرداختند، در جریان عامه‌پسند، افرادی مانند حسین قلی مستعان در پاورقی مجلات، داستان‌های عاشقانه و جنایی می‌نوشتند که سودآوری و محبوبیتی بسیار بیشتر از کتاب‌های روشنفکران داشت. در عرصه تئاتر اگر تئاتر شهر فضای خلوتی برای نمایش تئاترهای روشنفکرانه بود، خیابان لاله‌زار محل نمایش تئاترهای لاله‌زاری و استقبال از آن بود. هنر تجاری اگرچه برخلاف جریان روشنفکری با توده مردم ارتباط می‌گرفت، تکیه خود را بر انگیزه‌ها و کشش‌های غریزی مردم قرار داد و توجه کمتری به وجه ارزشی و متعالی مردم نشان می‌داد.^{۲۳}

بنابراین در سیاست‌گذاری فرهنگی دوره پهلوی، دولت از موضع اقتدارگرایانه تربیت و پرورش مردم را مأموریت خود می‌داند، روشنفکران نیز با بدگویی و نومیدی از مردم نسخه‌های نخبگانی و وارداتی خود را مطلوب می‌دانند. برخی نیز به وجوه سطحی و روزمره مردم گرایش یافتند و هنر عامه‌پسند و تجاری را ترویج کردند. در این میان، جایگاه و نقش نهادها و رویه‌هایی که در جهان سنت به وجوه انسانی و متعالی مردم توجه داشته‌اند کجاست؟ بازخوانی انقلاب ۵۷ نشان از احیای قدرت این نهادها در ایران دارد که به‌عنوان تنها نماینده فرهنگ اصیل ایرانی و اسلامی کنشگری خود را احیا و بلکه مسلط می‌کنند.

گفتمان سیاست‌گذاری فرهنگی در دوران قاجار و پهلوی را باید یک گفتمان سیاسی مبتنی بر سیادت دولت بر فرهنگ دانست که محور چنین گفتمانی نه ورود دولت برای استمرار سنت بلکه برای هم‌شکلی با غرب به‌عنوان دال مرکزی آن است. در این گفتمان وقته‌هایی همچون عقب‌ماندگی تمدنی، یکسان‌سازی، دولت‌پایه، محوریت سازمان، تفکیک بخش فرهنگ از سایر بخش‌ها و معنای انتزاعی و نخبگانی فرهنگ کاملاً واضح و نمایان است.

۲۳. برای شناخت مصادیق این جریان در تاریخ ایران از مباحث آقای دکتر سجاد صفارهرندی استفاده کرده‌ام.

جدول (۲): گفتمان سیاست‌گذاری فرهنگی در دوران قاجار و پهلوی

دوره	گفتمان	دال مرکزی	وقته‌ها
قاجار و پهلوی	سیاست‌گذاری فرهنگی سیاسی: سیادت دولت بر فرهنگ	هم‌شکلی با غرب	عقب‌ماندگی تمدنی، یکسان‌سازی، دولت پایه، محوریت سازمان، تفکیک بخش فرهنگ از سایر بخش‌ها، معنای انتزاعی و نخبگانی فرهنگ

نتیجه‌گیری

اداره دولتی و دیوان‌سالارانه فرهنگ از ویژگی‌های سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران بوده که مورد نقد بسیاری از اساتید و محققان این حوزه می‌باشد. علی‌رغم اینکه برخی این ویژگی را به وجه دینی حکومت مربوط می‌دانند، بررسی تاریخی سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران معاصر نشان از نقش روشنفکران و شاهان ایران در تصدی‌گری دولتی فرهنگ دارد. روشنفکران ایران با تعلق خاطر به جهان پیشرفته و نوین، ایران را عقب‌افتاده از قافله تمدن پنداشته و دولت را مأمور ایجاد بخش فرهنگ برای تربیت فرنگی‌مآب مردم می‌دانستند. بر همین اساس، اجماع روشنفکران و شاهان ایران موجب تغییرهای تدریجی در ساختار سیاست‌گذاری فرهنگی ایران می‌گردد. این تغییرها نه یک تصمیم سیاسی کوتاه‌مدت بلکه یک چرخش تمدنی پایدار بوده و منجر به تقسیم تاریخ ایران معاصر به قبل و بعد از ایجاد دولت پیشرفته می‌شود. در ایران پیشانویس، جایگاه اصلی فرهنگ، استمرار و امتداد سنت به نسل‌های بعد بوده است. در مقابل در ایران جدید، اهمیت سیاست‌گذاری فرهنگی در تربیت جامعه ایران برای انقطاع از سنت و تناسب با جهان پیشرفته می‌باشد. ابزار جامعه سنتی برای استمرار سنت، «نهاد»‌های^{۲۴} اجتماعی مانند طایفه، مسجد، محله و... بوده که در یک انباشت تاریخی و با عاملیت مردم شکل گرفته‌اند. در حالی که در ایران جدید، دولت با ایجاد «سازمان»‌های^{۲۵} متعدد، ریل‌گذاری اصلی زندگی مردم را انجام داده و فعالیت نهادهای سنتی را محدود می‌کند. از مهم‌ترین ویژگی‌های نهادهای سنتی درهم‌آمیختگی معانی فرهنگی در امور جاری و روزمره زندگی است، به نحوی که نه تنها بخش معینی برای فرهنگ در حکومت وجود

24. institution, nature, habit & position

25. organization, system & agency

ندارد بلکه اساساً مفاهیم فرهنگ و هنر به معنای خاص امروزی وجود ندارد. در حالی که سازمان‌های دولتی با تقسیم وظایف، موجب معنای خاص فرهنگ و تفکیک بخشی آن از سایر بخش‌ها می‌شوند. محوریت مردم در جهان سنت منجر به پذیرش تنوع بومی و محوریت دولت در جهان پیشرفته منجر به یکسان‌سازی در سیاست‌گذاری فرهنگی شده است؛ بنابراین سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران پیشانویس و ایران پیشرفته در دو کلان‌گفتمان سیاست‌گذاری فرهنگی بومی و سیاست‌گذاری فرهنگی دولتی قابل تقسیم می‌باشد. دوگانه‌های مذکور به عنوان برهه‌ها یا وقته‌ها قابل شناسایی می‌باشند که حول دال‌های مرکزی «استمرار سنت» و «هم‌شکلی با غرب» قابل مفصل‌بندی می‌باشند.

جدول (۳): مقایسه سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران پیشانویس و ایران پیشرفته

دوره	گفتمان	دال مرکزی	وقته‌ها
ایران پیشانویس	سیاست‌گذاری فرهنگی بومی: رشد فرهنگی در بستر زندگی روزمره	استمرار سنت	استقلال هویتی، تناسب و تنوع بومی، مردم‌پایه، محوریت نهاد، درهم آمیختگی فرهنگ در سایر بخش‌ها، معنای عمومی فرهنگ
قاجار و پهلوی	سیاست‌گذاری فرهنگی سیاسی: سیادت دولت بر فرهنگ	هم‌شکلی با غرب	عقب‌ماندگی تمدنی، یکسان‌سازی، دولت‌پایه، محوریت سازمان، تفکیک بخش فرهنگ از سایر بخش‌ها، معنای انتزاعی و نخبگانی فرهنگ

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۹). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشرنی.
- آرام، محمدرضا (۱۳۹۹). *نظام‌سازی بر مبنای تکافل اجتماعی*. تهران: دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام).
- آزاد ارمکی، تقی و نصرتی‌نژاد، فرهاد (۱۳۸۹). تبیین جامعه‌شناختی شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن در ایران. *مسائل اجتماعی ایران*، سال اول، (۱).
- آشنا، حسام‌الدین (۱۳۸۸). *از سیاست تا فرهنگ، سیاست‌های فرهنگی دولت در ایران*

(۱۳۰۴-۱۳۲۰). تهران: سروش.

پارسانیا، حمید (۱۳۹۳). *انواع و ادوار روشنفکری*. قم: کتاب فردا.
حسنی فر، عبدالرحمن و امیری پریان، فاطمه (۱۳۹۳). تحلیل گفتمان به مثابه روش، جستارهای سیاسی معاصر. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، (۱).

رئوف موسوی، سیدابراهیم (۱۳۹۹). *سبک زندگی کارمندی*. تهران: سوره مهر.
زرشناس، شهریار (۱۳۸۷). *نگاهی کوتاه به تاریخچه روشنفکری در ایران*. تهران: کتاب صبح.

ساروخانی، باقر (۱۳۸۸). *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

سلیمانی قره گل، هادی و فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۱). نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران. *جامعه‌شناسی تاریخی*، پاییز و زمستان، (۲).

سیدامامی، کاووس (۱۳۸۶). *پژوهش در علوم سیاسی*. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام).

شفیعی سروستانی، اسماعیل (۱۳۸۷). *تفکر، فرهنگ و ادب، تمدن*. تهران: هلال.
صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۹۱). *مجموعه مقالات نسبت دولت و فرهنگ*. جمعی از نویسندگان زیر نظر سیدرضا صالحی امیری؛ تهران: [به سفارش] پژوهشکده تحقیقات راهبردی مجمع تشخیص مصلحت نظام، گروه پژوهشی فرهنگی و اجتماعی، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، پژوهشکده تحقیقات راهبردی.

طالبوف، عبدالرحیم (بی‌تا). *مسالک المحسنین*. به همت محمد رضانی. تهران: چاپخانه کلمه خاور.

فاضلی، نعمت‌الله و قلیچ، مرتضی (۱۳۹۲). *نگرشی نوبه سیاست فرهنگی: سیاست فرهنگی از دیدگاه مطالعات فرهنگی*. تهران: تیسرا.

فرهادی، مرتضی (۱۳۷۰). «واره» یا نوعی تعاونی سنتی کهن و زنانه در ایران و علل تداوم آن. *فصلنامه علوم اجتماعی*، (۱ و ۲)، ۱۶۲-۱۲۹.

فقیهی، ابوالحسن و دانایی‌فرد، حسن (۱۳۹۵). *بوروکراسی و توسعه در ایران (نگاهی تاریخی - تطبیقی)*. تهران: دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام).

قلی‌پور، علی (۱۳۹۸). *پرورش ذوق عامه در عصر پهلوی*. تهران: نظر.

کاتوزیان، همایون (۱۳۹۱). *ایرانیان دوران باستان تا دوره معاصر*. ترجمه حسین شهیدی، تهران: نشر مرکز.

محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۹۷). *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*. تهران: دانشگاه تهران.

مختاری، مریم؛ رحیمی، فرشید؛ کریمی، جلیل و خالق‌پناه، کمال (۱۳۹۸). *برساخت سوژه ملی با میانجی آموزش و پرورش در ایران (دوره پهلوی اول)*. *فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی*، (۸۶)، ۲۲۱-۲۵۳.

مناشری، دیوید (۱۳۹۹). *نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن*. ترجمه محمدحسین بادامچی و عرفان مصلح، تهران: نشر حکمت سینا.

موسوی، سید محمد مهدی (۱۳۶۷). *خاطرات احتشام السلطنه*. تهران: زوار.

نبوی، نگین (۱۳۹۹). *روشنفکران و دولت در ایران؛ سیاست، گفتار و تنگنای اصالت*. ترجمه حسن فشارکی، تهران: شیرازه کتاب ما.

نصر، سید حسین (۱۳۹۳). *علم و تمدن در اسلام*. ترجمه احمد آرام. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

Bennett, T. (2007). *Critical Trajectories, Culture, Society, Intellectuals*, Oxford, Blackwell Publishing. Chap. 4, Culture and Governmentality.

Dye, Thomas R. (2005). *Understanding public policy*. NJ: Pearson Prentice.

